اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمدلله رب العالمين والصلوة و السّلام على سيّدنا و نبينّا ابى القاسم محمّد و على اله الطيّبين الطّاهرين و اللّعنةُ على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السلام به دنبالة فقرات حدیث عنوان بصری به این جا می‌رسند كه می‌فرمایند «ایاك أن تأكل مالاتشتهیه».

 صحبت در ریاضت نفس بود، ریاضت یعنی آماده كردن و از حالتی به حالت دیگر برگرداندن، راض، یروض به معنای گردش كردن است، به معنای حركت كردن است، به معنای جَوَلان دادن است.

 در این فقره امام علیه السلام به دنبال یك دستورالعمل جدّی برای رسیدن به آن مبانی و مفاهیمی هستند كه در قبل از این فقره تذكر دادند و برای عنوان بیان كردند و از این به بعد حضرت شروع می‌كنند به كیفیت رسیدن به این مقصود و به این مطلوب كه همین طوری و سردرهوا نمی‌شود بالاخره یك حساب و كتابی دارد، هر كسی می‌خواهد به آن مسائل برسد بسم اللَه! اینها را باید انجام بدهد و اگر قصور داشته باشد، برای او، آن مبانی و آن معانی و آن مراتب حاصل نمی‌شود، ده سال كه سهل است، بیست سال، پنجاه سال و پنج هزار سال هم در این مسائل سیر كند، بر او چیزی اضافه نخواهد شد و ما اینها را خودمان مشاهده كردیم، ما این مسائل را تجربه كردیم و دیدیم كه مسئله همینطور است.

 البته نفس در گرایشهای خود و در تمایلات خود ممكن است كه گزینه‌هایی را انتخاب كند، همان طوری كه خدمت دوستان قبلًا عرض شد، هر لباس كهنه پوشیدنی دلالت بر زهد نمی‌كند و هر غذای غیر متعارفی دلالت بر پرهیز از دنیا نمی‌كند، زهد به معنای دوری كردن از هوای نفس است، گاه ممكن است كه خود نفس به جهتی از جهات لایعدّ و لایحصی، تمایلی به زندگی متعارف نداشته باشد و می‌خواهد خودش را در زی دیگری قرار بدهد، در وضعیت دیگری می‌خواهد خود را قرار بدهد، نمود او در میان افراد یك نمود دیگری می‌خواهد باشد و از این حالت لذّت می‌برد، لذّتی كه اگر بخواهد در متابعت از آن سنّت متعارف باشد هیچ گاه نمی‌برد و او به دنبال لذّت خود است، منتهی آن لذّت كه لذّت دنیوی است چون در آن قالب برای او حاصل نمی‌شود در این قالب به دنبال او می‌گردد.

 اگر بخواهد مثل سایر افراد بپوشد خب مردم می‌گویند این هم مثل بقیه است، اگر بخواهد غذای سایرین را بخورد مردم می‌گویند این هم مثل بقیه است، پس تمایزی ندارد، اگر بگویند رفت و آمدش و جایش و منزلش مثل سایر افراد هست، پس مثل بقیه هست، بنابراین دیگر تمایزی ندارد، دیگر چه در دست دارد كه با آن خود را به مردم بنمایاند و در

 میان مردم بزرگ جلوه كند؟ و مورد تملّق مردم واقع بشود؟ و همین مسئله مورد جذب قرار بگیرد؟ و مردم به سمت او جذب بشوند؟ راه دیگری پیدا نمی‌كند برای این مسئله، و در این جا است كه از آن قصور اطّلاعات و قصور معرفت و قصور علم و ادراك و متابعت عقلانی مردم، سوء استفاده می‌شود.

 آن شخصی كه به دنبال حقیقت و به دنبال مطلب است به این مسائل نگاه نمی‌كند چون این مسائل در نقطة مقابل با مسیر او قرار دارد، این مربوط به مردم دنیا و مردم عادی است، مربوط به ارتباطات عادی است، مربوط به تفكّرات عادی است، مربوط به امور عادی است.

 در اینجا راه نفوذ در میان افراد به آن زهد غیر واقعی درآمدن است، به زی غیرطبیعی درآمدن است، این گونه انسان می‌تواند در میان مردم نفوذ پیدا كند و مورد توجه آنها باشد، امّا اگر سطح معرفت مردم بالا رفت و میزان اطّلاعات آنها ترقّی نمود و ملاكهای برای تشخیص در آنها تصحیح شد، آن گاه دیگر این گونه افراد جایی در اجتماع اطراف خودشان ندارند، زیرا اگر بخواهند مثل سایر افراد زندگی كنند خب با توجّه به تهی بودن و خالی بودن بضاع عرضه، مَحَلّی از اعراب نخواهند داشت و اگر بخواهند خارج از این زی، زندگی كنند طبعاً این افراد دیگر نمی‌توانند این ملاكات را به اطرافیان خود عرضه كنند، لذا به طور كلّی جامعه این گونه امور را حذف خواهد كرد و طرد خواهد كرد، چون سطح معرفت جامعه بالا رفته، ملاكات را تشخیص می‌دهد، متابعت از حق را خوب می‌فهمد، بین كلام صادق و غیر صادق را خوب تشخیص می‌دهد، آن میزان معرفتی اشخاص ملاك می شود برای این كه جامعه آنها را بپذیرد یا آنها را نپذیرد، فقط این ملاك است.

 لذا ما می‌بینیم در مسئلة سیر و سلوك، دستوراتی كه داده شده در مورد تغذیه چه بسا به آن معنای واقعی و حقیقی خودش در آن معنا قرار نگرفته و برداشتی كه شده آن برداشت، برداشت غیر صحیحی هست، مثل تصور همگان یا اغلب در مسائلی نظیر مسائل سیر و سلوك نسبت به پوشاك، نسبت به تغذیه، نسبت به البسه، نسبت به مسكن، نسبت به ارتباطات اجتماعی، ...

 به طوری كه امام علیه السلام در آن موارد بعداً مطالبی حضرت می‌فرمایند، انسان باید روشی غیر از روش متعارف عرفی و اجتماعی در پیش بگیرد به نحو دیگری باید باشد تا این كه بتواند این مسیر را طی كند، گویا پیمودن این مسیر جز با برخود سخت گرفتن و خود را در مضیقه قرار دادن و از سایرین در این گونه مسائل امتیاز پیدا كردن حاصل نمی‌شود، بعضیها اشكالاتی دارند و نسبت به این مطالب خب برایشان شبهاتی پیدا می‌شود، از جمله مطالبی كه در خلال این مدّت به طور مرتب بنده اطّلاع پیدا می‌كردم این بود كه به طور كلّی، چرا باید راه خدا با مشقّت و با ریاضت همان طوری كه در كلام امام علیه السّلام هست باید طی بشود؟ مگر خدا چه صعوبتی دارد؟ چه ایرادی در این جا در ارتباط بین بنده و بین پروردگار وجود دارد كه این مسئله باید به این كیفیت‌

 باشد؟ آیا با روش عادی و حركت و سیر عادی انسان به خدا نمی‌تواند برسد؟ حتماً باید به خود سختی بگیرد و خود را از نعمتها محروم كند؟ به این نحو است كه برای رسیدن به خدا از هر لذتی باید چشم پوشی كند؟ پس اگر این طور است چرا از اول خدا ما را اینگونه آفرید؟ و چرا این خصوصّیات را در وجود ما جِبِلّی نمود؟ و چرا نفس را مدیر و مدبّر این بدن و جسم قرار داد؟ و چرا این تعلّقات را در ما به وجود آورد؟ خب اینها از كجا آمده؟ محبتی كه مادر و پدر به فرزند دارد، این محبّت از كجا آمده؟ آیا راه خدا باید مساوی با قطع تعلّق و محبّت پدر و مادر به فرزند و زن و شوهر به یكدیگر باشد تا این كه انسان بتواند آن تعلّق واقعی را در خود ایجاد كند و آن محبّت واقعی را در خود به وجود بیاورد و آن ارتكاز واقعی را در پیش بگیرد؟

 بعضیها به اشتباه این مسائل را تصّور می‌كنند و به خلاف این مطالب را تصور می‌كنند كه در محبت به خدا، محبّت به زن و فرزند جایی ندارد! كسی كه راه خدا را می‌خواهد برود باید از دوست، رفیق، استاد، معلم، همسایه، قوم و خویش، همة اینها باید قطع تعلّق كند! و نسبت به آنها بی تفاوت باشد و آن توجّه خود را تماماً به یك نقطه متمركز كند و حتّی نسبت به امور ظاهری باید بر خود سخت بگیرد و از آن نعمتهای الهی به حدّاقل باید استفاده كند! میوه‌ای كه می‌خواهد برای منزل بگیرد باید سعی كند كم ارزشترین آنها و غیر قابل عرضه‌ترین آنها باید باشد!، غذایی كه می‌خواهد تهیه كند باید از غذای نامرغوب باشد!، خب اینها مسائلی است كه بد فهمیده شده و در غیر از آن جایگاه واقعی خودش این مسائل و مطالب قرار گرفته، همة اینها خلاف است.

 اتّكاء به پروردگار و توجّه به پروردگار، یعنی توجّه به نظام هستی! كسی كه می‌خواهد به خود پروردگار توجه كند و تعلق خود را منحصر به ذات او بكند و میل و محبّت خود را فقط در ذات پروردگار متمركز كند و از سایر مظاهر او غفلت بورزد، این تعطیل كردن اسماء و صفات كلیه است، پس این اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار مگر بیكار بودند در این عالم كه این نظام را به وجود بیاورند؟ و این امور را به وجود بیاورند؟ و این مظاهر محدودة مرتبطة با خود را در اینجا خلق كنند؟ اگر ذات پروردگار اقتضاء می‌كرد كه فقط افراد به شخص و ذات او توجّه داشته باشند و از سایر مظاهر غفلت كنند، پس چرا او واجد اسم رئوف و عطوف و رحیم و رحمان و سایر اسماء جمالیه شده؟ پس اسم رئوف برای چه آمده؟ اسم رحیم برای چه آمده؟ عطوف برای چه آمده؟ لطیف برای چه آمده؟ خفی الألطاف برای چه آمده؟ این اسماء و صفاتی كه هر كدام از اینها منشأ برای ظهور آن حقایق وجودیه در عالم امكان و در عالم خارج شدند آیا اینها عبث به این امر مبادرت كردند و بیهوده كردند؟

 یا اینكه بر این اساس مقصد و مقصود و منظوری مورد نظر بوده، خداوند یك شیئ را خلق كند و بعد بگوید به او كاری نداشته باش! خب برای چه خلقش كردی؟ خدا یك امری را در انسان انجام بدهد، مثلا محبّت انجام بدهد، عطوفت انجام بدهد، انس در انسان به وجود بیاورد، لطف در انسان به وجود بیاورد، احساس در انسان به وجود بیاورد، بعد بگوید به اینها ترتیب اثر نده!!، وقتی كه انسان ترتیب اثر ندهد، پس چرا از اوّل این‌ها را گذاشته؟ چه مقصدی از قراردادن اینها در جبلّت آدمی است؟ چه هدفی پشت این مسئله است؟ مگر خدا كار عبث انجام می‌دهد؟ خدا به انسان فرزند بدهد، بعد بگوید نسبت به او محبت نداشته باش؟ خب خودت از اوّل آن محبّت را بگیر! خدا خودش در آیه قرآن می فرماید «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» تألیف بین قلوب از كجا آمده؟ پیغمبر و رسول خدا فرمودند: اگر كسی را دوست دارید این دوستی را به او اظهار كنید، در دلتان نگه ندارید، نگویید حالا بد است برای خودم نگه دارم! و آن به اصطلاح خودش یك موقعیتی برای ما به حساب می‌آید!، آدم هر چیزی را نباید بگوید!، نه! این دوستی كه الآن نسبت به رفیقتان دارید، این محبّت، محبّت الهی است، این محبّت الهی از بالا آمده، از دست شما نیامده، چرا دیروز دوست نداشتید؟ این محبّت را اظهار كنید، اظهار محبّت موجب پیوند است، موجب ألفت و انس است و تمام مسائل بر اساس محبّت شكل می‌گیرد.

 اگر مرد نسبت به زن محبّت دارد باید این را اظهار كند چون آن زن علم غیب ندارد كه بداند شوهر دوستش دارد یا ندارد! علم غیب ندارد، او نگاه به كارهای ظاهری شوهر می‌كند، می‌بیند شوهر به او توجّه ندارد وقتی وارد منزل می‌شود یك راست سرش را می‌گذارد می‌رود فرض كنید كه توی فلان اتاق لباسش را در می‌آورد، نه سلامی می‌كند نه پاسخی می‌شنود، نه ... خب حالا این زن در این منزل بوده، چند ساعت بوده، شما كه بیرون بودی و حالا آمدی باید یك توجهّی بشود، پس بالاخره این گونه مسائل از كجا باید بیاید؟ همین طور كه خود به خود از زمین نمی‌جوشد، یك ظواهری باید داشته باشد، یك اعمال و كارهایی باید انجام بشود، یك نمودهایی باید داشته باشد، آن نمودها حكایت از مافی‌الضمیر بكند، حكایت از آن واقعیاتی كه در دل قرار دارد باید بكند، این دستورات، دستوارتی است كه حالا در مورد این مسائل بعداً صحبت خواهد شد، اینها دستوراتی است از نظام عالم كه نظام تكوین است و آن منشأ و مبدأ برای تشریع این امور است.

 چه اشكال دارد وقتی كه مرد وارد منزل می‌شود او برود به سراغ زنش و سلام كند و ابراز محبت بكند، چه ایرادی دارد؟ مگر از مردیش كم می‌شود؟ حالا من مَردَم تو باید بیایی!، نخیر این حرفها نیست، بعضیها اشتباه متوجّه شدند یا نمی‌خواستند متوجّه بشوند آن چه را كه بزرگان فرمودند، و الّا مطالب خیلی روشن است، دیده شده بعضی از مسائلی وقتی كه پیگیری می‌شود منشأش اموری است كه شخص بر اساس‌

 نفسانیات خودش به حساب سلوك می‌خواهد بگذارد، خب این خیانت است، تو خودت با نفسانیاتت مشكل داری چرا اعمالت را به حساب سلوك می‌گذاری؟ من نباید به زن سلام كنم!، وظیفة زن است سلام كند!، نخیر نداریم، كجا داریم؟ كجا داریم كه وظیفة زن است به مرد سلام كند؟ حالا اگر او آمد و سلام كرد خیلی خب كار خوبی كرده، بسیار كار خوبی انجام داده، خدا به او اجر می‌دهد، نه این حرفها را نداریم مرد باید به زن سلام كند، وقتی وارد منزل می‌شود مرد باید برود البته متقابلا وقتی كه مرد می خواهد بیاید بیرون زن باید بلند شود بیاید و تا دم در او را مشایعت كند، این هم هست، این كه فقط ما یك طرفه بخواهیم به مسائل نگاه بكنیم، تمام این مسائل خلاف است و هیچ كدام را به حساب سلوك نگذاریم، هر كسی به حساب سلوك گذاشته خیانت كرده است در رسالت بزرگان و در رسالت اولیا و در رسالت ائمه علیهم السّلام.

 حالا شما با زنت مشكل داری آن یك مطلب دیگر است، از سر غُدّی و اینها برخواستی آن یك مطلب دیگر است، زیر بار حق نمی‌خواهی بروی آن یك مطلب دیگر است، سر خود می‌خواهی راهی را در پیش بگیری آن یك مطلب دیگر است، به حساب راه نباید گذاشت، راه بزرگان این نیست بنده خودم تجربه كردم هم در زندگی پدرمان و هم در زندگی سایر از اساتید آنها این گونه نبودند، در عین حال هر چیزی به جای خود محفوظ، اطاعت زن از شوهر در جای خود محفوظ، بدون اجازه شوهر نباید از منزل بیرون برود، بدون اجازه از شوهر نباید با كسی تماس بگیرد، بدون اجازة شوهر نباید فردی را به منزل بیاورد، كاری را نباید بر خلاف رضایت شوهر انجام بدهد، اینها به جای خود، از آن طرف محبّت كردن، تربیت كردن، تربیت كردن نه به معنای اخم و تَخم و نمی‌دانم فرض بكنید كه بكن و نكن و فقط همین است و غیر از این نیست، نه!، او را به نحو خداپسندانه و به نحو شایسته و به نحو انسانی و به نحوی كه مورد رضای خدا و رضای اولیای خدا و مسیر تعیین شدة از ناحیة آنها است حركت دادن است.

 بله اگر یك طرفه بخواهد باشد، خب معنا ندارد، نَفس پس می‌زند، همان طوری كه اگر كسی بخواهد با خود ما این گونه برخورد بكند خیلی از ما جبهه می‌گیریم، مقابله می‌كنیم، برخورد می‌كنیم، در نفس خودمان نسبت به طرف جایگاهی قرار می‌دهیم، خب همین طور هم آنها هستند، چه تفاوتی می‌كند؟ انسان انسان است، انسان انسان است و دارای نفس است و باید مطابق با همان شاكله‌ای كه خداوند آن شاكله را برای هر كدام از طرفین مقرّر كرده است بر طبق او باید حركت كرد.

 برای دو مریض یك نسخه نمی‌پیچند، این نسخه مال این مریض است، آن نسخه هم مال آن مریض است، اگر بخواهد اینها

 عوض بشود مرض مداوا پیدا نخواهد كرد، پس بنابراین آن چه را كه از روش بزرگان ما در این مسائل دیدیم كه البته به طور نسبتاً مشروح در اینگونه مطالب بعداً صحبت خواهیم كرد در جای خودش، آن عبارت است از رعایت آن مسیر و راهی كه تكوین مبدأ و منشأ برای این مسیر و این راه است، لذا تشریع باید همیشه بر اساس تكوین باشد، این یك مسئلة واقعی است. و هیچگاه پیغمبران برخلاف تكوین نیامدند مردم را امر و نهی كنند، چون در تضادّ با واقع خواهد شد، بدن احتیاج به استراحت دارد پیغمبران بیایند بگویند كه فرض كنید كه حركت كنید!، نمی‌شود، بدن نیاز به حركت دارد، آنها دستور بدهند بنشینید! این نمی‌شود، انسان از نقطة نظر روح و نفس نیاز به انجام دادن فلان كار را دارد، بگویند نكنید، انسان نیاز به ازدواج دارد وقتی كه رسید به یك سنی كه قابلیت ازدواج در او محقّق می‌شود و آنچه كه صفات هست، غرائز هست خصوصّیات هست، به آن مرتبه‌ای می‌رسد كه انسان از آن حیثیت استقلالیة شخصیة خودش كه تا به حال تنها بود، چون فقط مسئله مسائل ظاهری نیست، مسائل باطنی منظور است، آن حیثیت استقلالیه كه تا به حال تنها بود، رفیق داشت یا نداشت فرقی برای او نمی‌كرد، تنها بود یا نبود برای او تفاوتی نمی‌كرد، با پدر و مادر بود یا نبود تفاوتی نمی‌كرد، یك محیطی بر حسب فرهنگ و شرایطی برای او به وجود آمده بود كه در آن، زمینه وجود داشت، در آن موقعیت حالا كم كم دارد خارج می‌شود، نیاز دارد، همین شخصّیت مستقل، همین كه برای خودش بود و مستقل بود، رفت و آمدش دست خودش بود، نشست و برخواستش دست خودش بود، تصمیم گیریها تصمیم گیریهای شخصی بود، در اختیار راه خودش مستقلًا اختیار می‌كرد، حالا می‌بینید كه آن شخصّیت باید در كنار شخصّیت دیگری به حیات ادامه بدهد، این موقع موقع ازدواج است، یعنی در كنار این شخصیت خود، شخصیت دیگری را قرار دادن، كأنّ احساس او این است كه تنها بودن، با پدر و مادر بودن، با برادر و خواهر بودن، با قوم و خویش و شریك و همسایه و هم كلاسی بودن نمی‌تواند یك چیزی كه در درون او است را تأمین كند، آن نقص را ترمیم كند، آن خلأ را بخواهد بپوشاند، این حالت دیگر حالتی است كه نفس، نه بدن، نفس و روح در یك چنین حالتی به یك نقطة از فعلیتی رسیده كه آن نقطة فعلیت برای حركت استكمالی خود دیگر نمی‌تواند تنها باشد، حالا كاری به بدن نداریم خود بدن اقتضائات خودش را دارد، بدن تشنه می‌شود نیاز به آب دارد، باید آبش را بخورد، بدن نیاز به غذا دارد، باید غذا بخورد، بدن نیاز به اكسیژن دارد همین طور هم خود بدن نیاز به مسائل دیگری دارد كه آن هم به جای خود محفوظ، عرض بنده فقط در مسئلة نفس است، نفس در راه استكمالی خود و طریق كمالیة خود به یك فعلیتّی می‌رسد كه از آن به بعد عبادتی را كه انجام می‌دهد تنهایی جان ندارد، راهی را كه می‌خواهد برود به تنهایی كشش ندارد، بنزین نمی‌رسد، كاربراتور خراب است، باید تعمیر بشود، سرویس بشود، تنظیم‌

 بشود، چون نمی‌تواند آن را كاملًا بكشاند، می‌رود پِت پِت می‌كند، هی خاموش می‌كند، هل بدهید، نمی‌دانم چكار بكنید، روح نمی‌تواند به تنهایی این را بكشاند، این همراه با فرد دیگری باید این حركت را انجام بده.

 اگر این مسئله نبود ازدواج در ادیان الهی تشریع نمی‌شد، این قضیه است مسئلة ازدواج فقط به یك نیاز جنسی برنمی‌گردد، مسئلة ازدواج به نیاز روحی برمی‌گردد، البتّه در یك همچنین زمینه‌ای خب بدن و جسم هم نیاز به مسائل دیگری دارند، آن به جای خود محفوظ و این دو قضیه تقریباً در یك زمان یا با یك تأخیری این دو مسئله انجام می‌شود، پس بنابراین نكته‌ای كه ما باید در این جا بدانیم این است كه در مسئلة ازدواج معیار و مقصود و مقصد صرف یك ارتباط ظاهری نیست، حالا اینها را در مسائلی كه بعداً راجع به این قضیه هست در مسئلة معاشرت در آنجا مطرح خواهیم كرد كه، چه قضایا و چه اسراری پشت این مسئله قرار دارد كه این نكته بدون یك ازدواج واقعی، نه ازدواج موقّت بدون ازدواج واقعی این قضیه حاصل نخواهد شد، یعنی اگر كسی تا پایان عمرش هم ازدواج كند (ازدواج موقت) صد تا، دویست تا، سیصد تا، صد هزار تا، البته اگر برسد و خدا هم قوّت بدهد (مزاح)، تا هر چه قدر، این قضیه تا به نحو ازدواج دائم نباشد، این قضیه انجام نمی‌شود، این نكته‌ای كه عرض كردم، به همین جهت است كه در شریعت اسلام اصل و اساس اوّل بر ازدواج دائم است نه موقّت، ازدواج موقّت به جهت ضرورت است، یعنی چون شخص نمی‌تواند به جهتی از جهات و به علّتی از علل، به آن مسئله دسترسی پیدا بكند، حالا چه مثنی و چه ثلاث و رباع، آن دیگر بستگی به شرایط فرد دارد كه یك یا دو یا سه یا چهار تا ازدواج منظور ازدواج دائم است، آن است كه این حالت را در انسان ایجاد می‌كند و الّا در ازدواج موقت این قضیه پیدا نمی‌شود، مگر برای اینكه خلاصه تخفیفی پیدا بشود نسبت به برخی مسائل، نسبت به برخی مشكلات، خب در ضرورت وقتی كه نمی‌تواند انسان به جهتی از جهات و به واسطة شرائطی حالا چه شرائط شخصیه، چه شرائط اجتماعیه، نمی‌تواند، آن وقت دیگر اسلام احكام و تكالیف دیگری را تقریر كرده است و این كه در بعضی از جاها شنیده می‌شود افراد غیر مطّلع و نادان كه دربارة ازدواج موقّت گفته‌اند كه این مسئله، یك مسئلة سیاسی است و در یك زمانی ممكن است باشد و در یك زمانی نباشد در یك زمانی جعل بشود و در زمان دیگر برداشته بشود، اینها خلاف ما انزل اللَه است و خلاف شرع است.

 ازدواج موقّت، ازدواج سیاسی نیست، حكمی است از احكام اسلام، مثل ازدواج دائم می‌ماند، مثل سایر محلّلات می‌ماند، مثل سایر محرّمات می‌ماند مثل همه احكام مؤبد و دائمی می‌ماند و خلیفة ثانی از سر خود و عناداً این مطلب را زیر

 پا گذاشت، در سنّت رسول خدا بوده است و حتّی در زمان خلیفة اول هم این مسئله بوده و او وقتی كه آمد تصریح كرد كه متعتان كانتا محلّلتین فی زمن رسول اللَه و أنا احرّمهما، دو متعه بوده كه یكی متعة عمرة تمتّع و دیگری متعه نساء كه هر دو در زمان رسول خدا بوده و اولی برای افرادی است كه بعد از شوال به حج مشرّف می‌شوند و قصد حج دارند، عمرة آنها عمرة تمتّع خواهد بود، البتّه برای بعضی از افراد ولی بعض دیگر قِران خواهد بود، این عمرة تمتّع به این معنا است كه انسان وقتی كه از انجام عمره فارغ می‌شود تا وقت حج می‌تواند از احرام بیرون می‌آید و فقط از مكّه نباید خارج بشود ولكن تمتّع با نساء ایرادی ندارد و اشكالی ندارد، منتهی ایشان از باب آن مسائل خاص و مسائل شخصیه و افكار خاصّی كه ایشان داشتند، این را تحریم كردند و حكم خدا را برداشتند و از رسول خدا سبقت گرفتند و پا را بالاتر از مقام رسالت و پیغمبری گذاشتند! حالا گاهی از اوقات این جوری هم می‌شود! و ایشان انجام دادند دیگر و لابُد حكم خدا را بهتر از رسول خدا شناختند!! و تعجّب این است كه چگونه بسیاری از این سنّت تبعیت می‌كنند، این باعث تعجّب است و همین طور مسئلة دیگر عبارت است از متعة نساء كه همان ازدواج موقّت است، ازدواج موقّت هم به موازات با ازدواج دائم دراسلام تشریع شده و حكمش آمده و حلالُ محمّدٍ حلالٌ الی یومِ القیامی بوده و حرامُ محمّدٍ حرامٌ الی یوم القیامی بر این مسئله هست منتهی خب علی كل حال ایشان هم در این جا بالاتر از حكم الهی و بالاتر از كلام وحی و بالاتر از كلام رسول خدا به تشریع پرداختند و خود را هم طراز با رسول خدا در اینجا قلمداد كردند و آمدند و این مسئله را تحریم كردند و جالب این است كه می‌گوید أنا أحرّمهما! من اینها را حرام می‌كنم!، ای كاش می‌گفتی من منع می‌كنم، من جلوگیری می‌كنم، من مخالفت می‌كنم، دیگر نبایست بگویی كه من اینها را حرام می‌كنم، این حرام می‌كنم یعنی همان طوری كه رسول خدا حلال كرد من هم مثل او می‌آیم حرام می‌كنم و هیچ تفاوتی بین من و بین رسول خدا نیست!، خب حالا دارد حساب و كتابش را پس می‌دهد و بعد می گوید: أُعاقبُ عَلیهما یعنی و بر آنها عقاب می‌كنم، یعنی اگر كسی متعه انجام بدهد من حدّ جاری می‌كنم، این معنا معنای عقاب است، اگر كسی اقدام به ازدواج منقطع بكند من حدّ زنا بر او جاری خواهم كرد، ببینید به كجا انسان می‌رسد كه فرد باید برای انجام دادن حكم شرعی الهی حدّ زنا بخورد، باید عقاب شود و باید معاقب شود كه چرا به دستور پروردگار عمل كردی؟! چرا به دستور شرع عمل كردی؟! باید از خدا بترسیم خلاصه، اینها همه برای ما عبرت است و عجیب است كه تاریخ همه چیز را نشان می‌دهد، همه چیز را بیان می‌كند و همه چیز را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

 پیغمبرش آمد در مقابلش اینها هم آمدند و همیشه بوده و همیشه خواهد بود، این انسان است كه باید از میان این دو طریق كدام را اختیار كند و ببیند به كدام سمت و سو او را

 حركت می‌دهند، خب این مسئله مربوط به این است، این قضیه در این موقع انجام می‌شود یعنی در این موقعیت و در این ظرف برای انسان انجام می‌شود لذا وقتی كه ما مشاهده می‌كنیم و می‌بینیم كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان به ازدواج دائم همیشه توصیه می‌كردند به خاطر همین نكته بود، این جهت بود، و الّا نه اینكه نظرشان در این قضیه .... چون شنیدم كه بعضیها یك مطالبی داشتند، یك مسائلی شنیدند از ایشان و برای ایشان شبهاتی ایجاد شده، علی كل حال، صحبت در این بود كه آیا راه خدا حتماً باید با ریاضت باشد و بدون ریاضت انسان نمی‌تواند برود؟! حتماً باید با مشكلات باشد عرض كردیم خیر مسئله این طور نیست، راه خدا راهی است كه آن راه مطابق با تكوین انسان آن راه تشریع شده، مطابق با ظرفیت انسان و مطابق با آمادگی انسان. در یك وقت انسان نیاز به فلان غذا را دارد، فلان مواد را باید به بدن برساند، بدن او و جسم او برای تأمین آن حیات خود و زیست خود و زندگی خود نیاز به یك همچنین اموری را دارد به یك همچنین تغذیه را در آنجا باید این را انجام بدهد، در یك وقتی بدن نیاز به این گونه مسائل را ندارد اگر بخواهد زیاده روی بكند ممكن است كه همین زیاده روی برای او مشكل ایجاد بكند مثل افرادی كه خب نیاز ندارند، همین غذاهای معمولی هم می‌تواند تأمین آن مواد لازم بدن را بكند و همین میوه‌هایی كه خورده می‌شود و به این كیفیت می‌روند می‌پردازند به این كیفیت در داروخانه‌ها و اینها از این فرض بكنید مكملهایی كه اصلًا معلوم نیست چی چی هست و غیر از بین بردن كبد و كلیه هیچ خاصیتی ندارند، الآن بدن می‌تواند تأمین بكند هی حالا مكمل روی مكمل، از این قرصها و شربتهای بیخود خوردن كه اثری ندارد، فقط اثرش تخریب است، تخریب كبد است و تخریب كلیه است و همین طور سایر جهاز هاضمه كه بسیار مضرّ است و این گونه انجام می‌دهند و می‌گویند برای ما لازم است! نه هیچ لزومی‌ندارد، در بعضی از موارد خب لازم است ولی در بسیاری از موارد اینها لازم نیست.

 پس بنابراین آنچه را كه در وضعیت عادی هر شخصی باید به او بپردازد آن ملاك است برای انجام دادن، همان ملاك است برای پرداختن، از نقطة نظر تغذیه و از نقطة تغذیه كیفیت غذایی كه باید به بدن برسد، حالا ما روایاتی كه مربوط به كیفیت تغذیه هست، از امام صادق علیه السّلام در طب الصّادق و همچنین از امام رضا علیه السّلام، به بعضی از آنها اشاره خواهد شد چون مطالب خیلی زیاد است ولی من حیث المجموع، چكیدة آنها را انشاءاللَه در اختیار رفقا قرار خواهیم داد كه چرا امام علیه السلام به عنوان یك فردی كه امام است باید راجع به مسائل تغذیه صحبت كند؟ چرا امام رضا علیه السلام كه آن دنبال كننده و پیگیر مسائل احكام و تشریع‌

 است، حضرت باید راجع به مسائل كیفیت غذا خوردن، كیفیت نوشیدنیها، انواع نوشیدنیها، تقسیم بندی مزاجها به چهار تا مزاج و موافقت هر كدام از این غذاها با این نوع مزاج كه هر مزاجی برای خودش یك دستگاه جدایی دارد.

 البتّه امروزه به این مسئله رسیده اند كه آن چه را كه در طبّ جدید اعتراض می‌كردند نسبت به طب قدیم كه مزاجها را به چند قسم سوداوی و صفراوی و بلغم و دم و تقسیم می‌كردند، آنها اشتباه بوده، امروزه كم كم به این نكته دارند می‌رسند كه بر اساس گروه خون، كه هر گروه خونی برای خودش حساب و كتابی دارد، دارویش فرق می‌كند، غذایش فرق می‌كند، نوع رساندن ویتامین فرق می‌كند، پروتئینی كه به این داده می‌شود به گروه‌O با گروه‌A فرق می‌كند، هر كسی در وقت خودش باید غذا بخورد، یكی غذایش باید گوشتش كم باشد یكی زیاد باشد، اینها این همان است همان تقسیم هایی كه سابق بر اساس آن امزجة اربعه و مزاجهای چهارگانه قدما و در زمان ائمّه علیهم السّلام بوده، الآن به این صورت و به این كیفیت مورد قبول دارد قرار می‌گیرد و به این مسئله دارند می‌رسند كه دارو حتّی برای هر كسی و برای هر گروه خونی، دارو فرق می‌كند، این یك تأثیری داشته كیفیت پاسخگویی هر انسان و هر شخصی به آن دارویی كه به آن انجام می‌شود بر این اساس مختلف است، البته هنوز در اول راه است ولیكن انشاءاللَه در این قضیه پیشرفت بیشتری خواهند كرد، در این رسیدن به آن چه را كه برای ما بزرگان و ائمّه در این خصوص بیان كردند و همین طور اولیای الهی در موارد مختلف كه انشاءاللَه به این مسائل هم بنابر حسب ظرفیت مجلس به این مسائل یك مقداری خواهیم پرداخت در تلفیق بین كیفیت تغذیه جدید و قدیم و اختلاف بین آنها و تأثیری كه تغذیه در روح و در نفس دارد كه انسان چگونه با اختلاف در تغذیه حال او فرق می‌كند، مكاشفات او تغییر پیدا می‌كند، كیفیت توجه او فرق می‌كند، اینها همه برگشتش به همان چیزی است كه قدما در امزجة أربعه آنها را بیان می‌كردند و این مسئله از طب جدید مغفولٌ عنه قرار گرفته بود.

 آن چرا كه نظام تكوین برای انسان آن نظام را مقرّر كرده است بر اساس همان نظام انسان باید حركت كند، بر اساس همان وضعیت باید حركت كند، در راه خدا صعوبت وجود ندارد، صعوبت یعنی برخلاف صلاح و برخلاف آن منفعت واقعی كه بر انسان مترتّب است انسان حركت بكند، این معنا معنای صعوبت است، وقتی كه به شما دستوری بدهند كه آقا بر طبق این دستور تغذیه داشته باشید آیا این صعوبت است؟ وقتی به شما دستور بدهند كه در طبق این دستور فرض بكنید كه حركت داشته باشید، یا توقّف داشته باشید صعوبت است؟ وقتی به شما دستور بدهند كه بر وفق این دستور به مسائل شخصی و مسائل اجتماعی بپردازید این صعوبت است؟ یا این كه انسان سر خود انجام بدهد و بعد با هزار خطر مواجه بشود كدام صعوبت دارد؟ كدام صعوبت دارد؟ این مسئله بسیار مسئلة مهمی است كه چگونه است كه در راه خدا و در مسیر خدا و مسیر سلوك‌

 نفسانی آن راهی را كه در اختیار انسان قرار می‌دهند سهل‌ترین، آسان ترین، بی‌خطرترین و بدور از موانع و بدور از آن پیامدها و تبعاتی كه سایر خطوط و سایر مسیرها و سایر راهها، دامن پویندگان خود را می‌گیرد، است، این راه آسانترین راه است.

 نه به معنای بیخیال بودن، بی‌اعتنا بودن، بی‌توجه بودن، مهمل بودن، كسل بودن، بلكه در عین توجّه، در عین موشكافی كردن و یك یك قضایا و مسائل را بررسی كردن و بر طبق همان ملاكها و مناطهایی كه در اختیار این پویندگان مسیر خدا قرار دادن حركت كردن است، بی‌خیال بودن نیست، بی‌خیال بودن، لاابالی بودن، بی‌اعتنا بودن، این مال جُهّال است، این مال عوام الناس است كه به هر بادی به همان سمت به حركت درمی‌آیند و با هر وزشی اختیار خود و عنان انتخاب خود را از دست می‌دهند، بلكه، در راه خدا و در مسیر بزرگان هر قدمش اختیار است و انتخاب، نشستنش انتخاب است و بلند شدنش انتخاب است، نه در آن جایی كه باید نشست برمی‌خیزند و نه در آن جایی كه باید حركت كنند می‌نشینند، این مسیر سهل‌ترین، بی‌دغدغه‌ترین، معتدل‌ترین و آسانترین و موزون‌ترین راهی است كه بزرگان در اختیار قرار داده اند، تجربه‌اش هم دیدیم، خودمان هم به چشممان دیدیم، در آن مسائل، گذشته، حال، آینده تمام آن چه را كه بالاخره هر كسی به راهی می‌رود، هر كسی به صراطی می‌رود، ما تجربه كردیم و دیدیم كه چگونه متابعت ملاكهای اولیای خدا و چگونه پیروی از آن دستورهایی را كه در طول مدت دهها سال از بزرگان شنیدیم و تجربة شخصی آنها را به خاطر سپردیم و آن چه را كه برای سعادت و برای عافیت، عافیت واقعی، عافیت نفسانی، عافیت روحی، اللَهم إنی أسئلك العافیه نشنیدید در ادعیة امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام، می‌فرمایند: اللَهم انی اسئلك العافیی، عافیت یعنی چه؟! یعنی محفوظ ماندن از خطرات، محفوظ ماندن از توهّمات، محفوظ ماندن از تخیلاتی كه دیگران آن توهمّات و تخیلات را تعقلات می‌پندارند، از آنها انسان محفوظ بماند، این را می‌گویند عافیت، انسان در هر راهی كه می‌رود در آن راه با وجدان راحت برود، آخ چرا این كار را كردم در آن نباشد، آخ ای كاش این كار را نمی‌كردم، هان ای كاش این كار را نمی‌كردم، ای كاش این كار را می‌كردم، ای كاش، ای كاش باعافیت منافات دارد، آن مسیری را كه بزرگان آن مسیر را برای انسان قرار دادند، خب آن مسیر چیست؟ غیر از مسیر متابعت از حق است؟ مگر آنها برای ما دلسوز نیستند، مگر چه نفعی آنها می‌برند آنها كه می‌گویند از این جا حركت كن، از این جا حركت نكن، دنبال این باش دنبال آن نباش یا این كه دنبال هیچ كدام نباش، هان؟ آنها چه نفعی می‌برند؟ چه نفعی متوجه آنها می‌شود؟ كی انسان می‌فهمد؟ آن وقتی كه قضایایی می‌گذرد

 مسائلی كه اتفّاق می‌افتد بعد می‌گوید عجب، ای كاش ما گوش می‌دادیم، ای كاش ما به این مسائل توجّه می‌كردیم، حالا وجدانمان هی ما را سرزنش نمی‌كرد، حالا وجدانمان به ما نهیب نمی‌داد، آن موقع، آن موقع.

 پس راه خدا نزدیكترین راه و سهلترین راه است، آنچه را كه برای جسم ما در هر موقعیتی لازم است راه خدا می‌گوید بایستی كه نسبت به آن اقدام كنی، اگر برای تو بیماری پیش آمد راه خدا می‌گوید باید پیش متخصصش بروی آیا این سخت‌ترین است؟! اگر می‌خواهی چیزی درست كنی، باید بهترین را درست كنی؟ آیا این راه خدا موجب صعوبت كار است؟ اگر می‌خواهی شغلی را انتخاب كنی باید آن بالاترینش را در نظر بگیری، می‌خواهی بروی درس بخوانی وارد حوزة علمیه می‌خواهی بشوی، علوم آل محمّد را می‌خواهی در پیش بگیری به آنها می‌خواهی بپردازی باید به مرتبة اجتهاد برسی و كمتر از اجتهاد را نمی‌پذیرند آیا این صعوبت دارد؟! به بالاترین رسیدن صعوبت است؟! وقتی كه می‌خواهی در دانشگاه بروی باید به آن بالاترین مرتبة دانش و اطّلاعات باید دسترسی پیدا بكنی، آیا این صعوبت دارد؟! رسیدن به برترین، رسیدن به كاملترین و رسیدن به آن نقطه‌ای كه این نفس می‌تواند و استعداد دارد به آن نقطه برسد، این كجایش بد است؟! این بد است؟! این سخت است؟! این خلاف مسیر عالم خلقت یا مسیر عالم تكوین است؟! در آن روزی كه بدن تو احتیاج دارد به این مقدار از انرژی، به این مقدار از غذا به این مقدار از مواد، امروز باید او را برسانی، فردا بدن تو به این مقدار نیاز ندارد، راه خدا می‌گوید یك وعده غذایت را باید حذف كنی، این صعوبت دارد؟ این مشكل است؟ یا نه این عین واقع و عین حقیقت و عین انطباق مسیر با تكوین است و هر شخصی برای خودش پزشك است، هر شخصی خودش می‌داند الآن در چه وضعیت قرار دارد؟ چقدر باید غذا بخورد؟ كی باید بخورد و كی باید دست بكشد، كی باید امساك كند.

 مرحوم آقا كه می‌فرمودند هفته‌ای در ماه چهار روز روزه بگیرید یا اینكه به بعضی‌ها می‌فرمودند هفته‌ای دو روز را روزه بگیرید، این روزه گرفتن آیا به معنای مشقت یا به معنای تحمیل یك امر شاقّ و صعبی است؟ یا این كه برای سلامتی خودش می‌گویند؟ نمی‌خواهی نكن، چهار ماه روزه نگیر، این قدر بخور و خیلی خب این چه اثری بر این قضیه مترتب می‌شود؟ وقتی كه بزرگان دستور غذایی می‌دادند به شاگردان خودشان این نفعش به چه كسی می‌رسید؟ به خود او می‌رسد، آن وقت بلند نمی‌شود فردا بیاید بگوید آقا برای نماز شب نتوانستم بلند شوم، می‌گویند شام چه خوردی؟ رفته بودیم مهمانی، این را خوردیم، این را خوردیم، فیل هم بود نمی‌توانست بلند شود تو كه دیگر حالا جای خود داری، خب معلوم است با یك همچنین وضعی این بدنی را كه خدا قرار داده، این وضعیتی را كه او قرار داده، یك اقتضائی می‌كند و اقتضاءش این است كه شب سبك بخوری، شب چیز سنگین نخوری، زود بخوابید، خواب را قبل از نصف شب حتماً قرار بدهید، یك ساعت خواب قبل از نصف شب‌

 با چهار ساعت خواب بعد از نصف شب می‌تواند برابری كند، بعد از نصف شب دیگر آن فشاری كه نباید به مغز بیاید، آمده، خواب بعد از نصف شب دیگر فایده‌ای ندارد، شب نمی‌تواند این سلولها را در خواب جبران كند، این مربوط به خواب قبل از شب است. خب گوش نمی‌دهند، صحبت می‌كنند، می‌نشینند به حرف زدن، فلان مهمان می‌رود می‌آید و همیشه كسانی و مسائل دیگری كه امروزه .... بالاخره از این تفنّنها و سرگرمیها خیلی زیاد است، نتیجه این می‌شود ساعت ١٢، ١، ٢ تازه می‌گیرد می‌خوابد و بعد چیزی باقی نمی‌ماند و بعد هزار تا مرض و مشكل اعصاب و چیزهای دیگر ...

 این مسئله خواب بسیار مسئلة مهمی است حالا در این قضیه صحبت می‌كنیم، بسیاری از بیماریهایی كه مربوط به سایر اعضای انسان است، بسیاری منشأ عصبی دارد، یك روز در بیمارستان در خدمت مرحوم آقا بودیم، مرحوم آقا گاهگاهی یك مسائلی می‌فرمودند، یك مطالبی به خود بنده می‌فرمودند، مثلًا در همان وقتی كه دچار ناراحتی قلبی شدند، اصطلاحاً آنوریسم قلبی به آن می‌گویند آنوریسم آئورت می‌گویند، وقتی كه دچار این شده بودند، هر كسی در آن جا یك حدسی می‌زد به یك نقطة مشتركی هم تقریباً نرسیدند تا آنجا كه در نظرم هست چون بنده آن جا بودم پیش ایشان، فقط به عنوان یك درد به اصطلاح سینه تشخیص داده شده بود، همین، بیش از این چیزی نمی‌گفتند، یك آنژین سطحی می‌گفتند، دیگر این طرف، آن طرف، هی چیزهای مختلف، خلاصه خیلی مسئله واضح نبود، یك روز نشسته بودند من رو كردم به مرحوم آقا، گفتم آقا حالا از اینها بگذریم قضیه شما چیست؟ گفتند پارگی آئورت است، اینها هم هنوز نفهمیده اند، راحت كردند، بعد گفت تو چیزی نگویی ها، این پارگی آئورت است اینها هنوز نفهمیده اند و همین طور گاهی مسائلی بود كه ما از ایشان می‌شنیدیم، منتهی خب این طور نبود كه همیشه باشد، یك روز من به ایشان عرض كردم كه آقا من خیال می‌كنم كه نود درصد بیماریهایی كه برای بدن پیدا می‌شود این منشأ عصبی دارد، ایشان فرمودند بگو نود و نه درصد، یك درصد منشأ غیر عصبی دارد، نود و نه درصد همه منشأ عصبی است، منتهی به سایر مسائل و اینها مراجعه می‌شود، البته فرمودند كه بعداً پزشكی و طب به این جا خواهد رسید كه در قسمت اعصاب مسائل خیلی مهم است، این كه اولیای خدا نسبت به استراحت به اصطلاح مبكّل یعنی به اصطلاح زود، زود هنگام و همین طور راجع به بیدار شدن قبل از فجر تأكید می‌كردند مال این قضیه است كه در مسئلة سیستم عصبی بدن و مزاج بدن خواب نقش اساسی دارد، این خواب بعد از نصف شب فایده‌ای ندارد، باید قبل انجام بگیرد تا این كه بتواند آن آثار خودش را داشته باشد، خب ببینید راه خدا چه می‌گوید؟ خب همین را می‌گوید دیگر، می‌گوید آقا شب سبك بخور بگیر بخواب، صبح زود

 بلند شو، مرحوم آقای حداد به بنده فرمودند كسی كه بین الطلوعین بیدار نباشد آن روز رزق ندارد نه منظور از رزق، نان و آب است آن رزقی كه برای حیات او و برای رشد او در آن روز و برای بقاء روح و معنویت در آن روز قرار می‌دهند این را در بین الطلوعین می‌آورند حالا اگر انسان مریض است، كسالت دارد، وقتی طلوع آفتاب می‌زند یك ساعت بخوابد یا مثلًا فرض كنید یك قدری می‌گذرد یا بین صبح و بین ظهر اگر مجال پیدا می‌كند كه خیلی مستحب هم هست قیلوله بسیار مستحب است ولی كسانی كه بین الطلوعین می‌خوابند آن روز از رزق معنوی محرومند، حتی ایشان به مرحوم پدرمان می‌فرمودند، من خودم داشتم می‌شنیدم، من داشتم می‌شنیدم كه فرمودند: آقا حتّی بچّه‌های كوچك و اطفال را هم بیدار كنید، حتّی بچّه‌های كوچك و اطفال را بیدار كنید، بعد مرحوم آقا می‌فرمودند آخر اینها خوابند بعد می‌آیند خلاصه بهم می‌ریزند، ایشان می فرمودند: خب با یك لطافتی با یك لطفی با یك وضعیتی كه خلاصه خیلی هم ... یعنی این قدر تأكید داشتند بر وضعیت خواب آنها كه به نحوی باشد كه بتوانند اینها هم استفاده خودشان را در آن روز ببرند، خب مسائل زیاد است.

 مطالب را به عنوان مقدّمه عرض كردیم و این مسئلة جنبة مقدّمی داشت برای وارد شدن در آن بحث تغذیه كه انشاءاللَه اگر توفیق داشته باشیم در مواقع خودش، خدمت رفقا خواهیم بود و تا حدودی از این مسائل، آن چه را كه شنیدیم و آن چه را كه در اخبار آمده و از ائمّه علیهم السلام در این مسئله رسیده، خدمت رفقا عرض خواهیم كرد، نگاه به ساعت كردم دیدم كه دیر شده و منتهی چون دیگر محرم نزدیك شده، گفتم كه اگر یك چند كلمه‌ای هم راجع به محرّم و كیفیت عزاداری و واقعة این حادثة منحصر به فرد در تاریخ خدمت رفقا بگوییم از باب تذكّر بی مناسبت نیست.

 مسئلة سیدالشهداء علیه السلام، یك مسئلة شوخی نیست و نباید این مطلب را با سایر مطالب خَلط كرد، نباید مخلوط كرد، نباید مقایسه كرد، تشبیه سایر حوادث با قضیة عاشورا حرام است، زیرا به طور كلّی در واقعة عاشورا مسئله چیز دیگری بوده، این حادثه یك حادثة دیگری بوده و در تحت تفكّر ما نمی‌گنجد، این قضیة روز عاشورا و مسائلی كه اتفاق افتاده و اسراری كه در این واقعه از آن حضرت ظهور پیدا كرده و همین طور بعد از این واقعه، البتّه بعضی از اینها را بنده جَسته و گریخته در بعضی از سخنانم عرض كرده ام و گفته ام كه نظر بزرگان نسبت به این حادثه یك نظر دیگری است، یعنی نسبت به دو جنبة ظاهری قضیة عاشورا و همین طور جنبة باطنی، بزرگان نسبت به این دو مطلب خیلی نظر داشتند و خیلی توجّه داشتند، آن قدر این قضیة كربلا و ایام محرّم مهم است، كه دأب بزرگان و اولیای خدا و عرفا بر این بوده كه در ایام محرم حتی از مطالعة كتب علمی احتراز می‌كردند كه نفس در این ایام فقط در یك جا متمركز بشود و توجّه نفس فقط بر سیدالشهدا باشد تا بتواند بیشتر بگیرد ذهن این طرف و آن طرف نرود نه نسبت به مسائل لغو

 و عبث و مسائل بیهوده و اینها! اینها كه اصلًا جای صحبت ندارد، حتّی نسبت به مسائل علمی، این كه الآن در حوزه دهه تعطیل می‌شود، یك جهتش همین است یعنی صرف نظر از تبلیغ. این است كه بزرگان در سابق نسبت به قضیة عاشورا، یك مسئلة خاصی داشتند حتی درس گفتن كه خب همین درس است، همین درسها و علوم اهل بیت است دیگر، ولی در عین حال باز توجه این بوده كه به مَقتَلها پرداخته بشود به تاریخ پرداخته بشود، به مسائلی كه انجام شده پرداخته بشود، اذهان متوجه بشود.

 لذا از نقطة نظر ظاهر خب مشخص است كه چه قضیه‌ای اتفاق افتاد، چه حادثه‌ای اتفّاق افتاد و در رشد دیانت و تشییع الهی و شریعت رسول خدا چه تأثیری داشته، بدون هیچ گونه گزافه گویی و هیچ گونه اغراق اگر قضیة عاشورا اتفّاق نمی‌افتاد اسمی دیگر از اسلام نبود، به هیچ وجه دیگر اسمی از اسلام نبود و اسمی از اسلام الآن هم نبود، همین الآن نبود، آن چه را كه باعث شده است، همین اسلام و تشیع در طول زمان باقی بماند و در استمرار تاریخ در مظاهر مختلف، كشورهای مختلف، ملّتهای مختلف اجتماعات مختلف خودش را نشان بدهد، این واقعة عاشورا است، یعنی آن روح سیدالشّهدا، آن نفس سیدالشهدا، آن حقیقت سیدالشهدا، در احیای شریعت جدّش پیوسته، لاینقطع این شریعه را باز نگه داشته است و اگر نبود، هیچ خبری نبود و ما مشاهده می‌كنیم كه آن چه را كه باعث بقاء اسلام شده است و باعث بقاء تشیع شده، آن احیاء مراسم عزاداری ائمّه علیهم السّلام، مخصوصاً مسئلة عاشورا است، كه وقتی ایام محرّم می‌آید به طور كلّی فضا، خانه تكانی می‌شود، هوا، خانه تكانی می‌شود، دلها همه منقلب می‌شود، برمی‌گردد، خیلی این قضیه عجیب است، یعنی یك واقعه‌ای است كه ما نمی‌توانیم فقط این واقعه را در انسانها و در بشر بخواهیم جستجو كنیم، كل عالم، اصلًا كل عالم در این واقعة عاشورا متحوّل می‌شود، نه فقط انسان و شیعیان و عدّة خاصّی از آن افراد، لذا با این كه همه جور افراد آمدند، همه جور رفتند، با هر شخصیتی، با هر وضعیتی، آنچه كه مانده تا الآن سیدالشّهدا است، می‌آیند، افراد زیادند، اشخاص زیادند، افراد، معاریف در دنیا، هر كدام بر حسب موقعیت خودشان، بر حسب شخصّیت خودشان، ولو شخصیت كاذب، ولو شخصیت كاذب باشد، آمدند، چند صباحی صیت و شهرتی به هم زدند و بعد رفتند، آنچه كه هست آن مربوط به سیدالشّهدا است، سیدالشّهداء تبلیغ نمی‌خواهد، سیدالشّهدا تحریك دادن مردم نمی‌خواهد، سیدالشّهدا نیاز به این چیزهایی كه در دنیا متداول هست ندارد، سیدالشّهدا با دلهای مردم ارتباط دارد، این كه دیگر نیاز به پرچم ندارد، سیدالشّهدا با نفوس مردم در ارتباط هست، نفس را انسان چكار می‌خواهد بكند؟ این مسئله مربوط به ظاهر، چه در ظاهر باید انسان نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد، عزاداری سیدالشّهدا از

 مهمترین مسائلی است كه باید شیعیان به او بپردازند، مسئله، مسئلة واقعی است، مسئلة حقیقی است، در این عزاداری باید توجّه به خود آن حضرت باشد به مجلس و این طرف و آن طرف و كم آمدن و زیاد آمدن و نمی‌دانم پخش شدن و نشدن نباید باشد، مجلس باید منعقد باشد، دو نفر بیایند، دویست نفر، دویست هزار نفر، تفاوتی نباید داشته باشد.

 من یادم هست در زمان سابق بعد از انقلاب، آن موقع نیاز به آن تظاهرات بود مردم بیایند و به دنیا نشان بدهند، كه خب بالاخره اهتمامی كه داشته برای از بین بردن آن نظام و برای تجدید این نظام، احداث این نظام، نظام به اصطلاح اسلامی دنیا بدانند كه مردم خودشان رغبت دارند و علاقه دارند، خودشان این را می‌خواهند، آن موقع صحبت از اجتماع خیلی بود این كه اجتماعات خیلی زیاد باشد، تظاهرات باشد، مردم هی بیایند در خیابانها بالاخره دنیا بدانند كه این نظامی كه رفته با زور و اینها نرفته، خود مردم خواستند، مردم خواستند و آن را آوردند و الآن هم دارند آن را حمایت می‌كنند، تظاهرات می‌كنند، راهپیمایی می‌كنند، یكی از این افراد در آن موقع یادم است كه گفته بود كه در آن ایام اتّفاقاً مصادف شده بود با ایام محرّم او گفته بود كه من نمی‌گویم عزاداری نكنید ولی تظاهرات بكنید، این را در تظاهرات انجام بدهید، خب این قضیه را اگر انسان بخواهد نگاه كند می‌بیند خیلی تفاوت می‌كند با آن چه را كه فرهنگ شیعه حكم به او می‌كند، من نمی‌گویم عزاداری نكنید، بكنید ولی تظاهرات باشد! یعنی چه؟ یعنی عزاداری سیدالشّهدا در رتبة دوم قرار دارد! عزاداری خیلی مورد توجّه نیست!، آنچه كه مورد توجّه است این است كه دنیا ببینند كه الآن این خیابانها پر است، درست؟! این غلط است! این غلط است! این نشان می‌دهد كه سیدالشّهدا را ما نشناختیم، ولایت را ما نشناختیم، تشیع را ما نشناختیم، ما تشیع را نشناختیم ما حقیقت ولایت و دین را نشناختیم، ما نفهمیدیم هنوز كه جوهر شریعت رسول اللَه ولایت امام حسین علیه السلام است، این را نشناختیم. این جوهر از او بگیرند این شریعت می‌شود چی؟ رباط، رباط می‌شود، فرق بین رباط و بین انسان در چیست؟ شما بین رباط و بین انسان چه فرقی را می‌گذارید؟ هیچی! فرق بین صفر و بین بی نهایت، انسان بی نهایت است، دیگر انسان حدی ندارد و شما نمی‌توانی به انسان نمره‌ای بدهی ولی رباط چیست؟ صفر، یك، دو، بالاخره بر حسب آن كاری كه دارد انجام می‌دهد و آن برنامه‌ای كه به اصطلاح در او قرار داده شده و غیر از این كه نیست.

 فرق بین دینی كه سیدالشّهدا در او نیست و بین دینی كه سیدالشهدا در او هست فرق بین رباط و بین انسان است، این است قضیه، به خاطر همین مسئله است كه اولیاء و عرفا نسبت به اقامة عزای محرّم این قدر تأكید داشتند، آن كه در فكرش عزای سیدالشّهدا نیست، او رباط است، آن سیدالشّهدا را به خاطر ظهورش در این مظهریت می‌پسندد، نه بیشتر، لذا امام حسن را نمی‌پسندد، امام سجّاد را نمی‌پسندد، امام باقر و

 صادق كه هیچ، چرا؟ یك همچنین ظهوری آنها نداشتند. حالا بلایی كه بر سر امام سجّاد آمد كمتر بود از آن قضایایی كه در عاشورا اتّفاق افتاد؟ آن مسائلی كه برای امام سجّاد اتّفاق افتاد، حتماً باید با آن كیفیت همه از این دنیا بروند؟ كجا آن قضایای اسارت و مسائل شام و كوفه و نمی‌دانم به زنجیر كشیدن كه تا آخر عمر امام سجّاد اثر آن غل و زنجیرها بر پشت آن حضرت بود و كسی از این قضّیه اطّلاع نداشت، آنها كجا بود در روز عاشورا؟ و واقعاً این آن چیزی است كه دست ما از آن خالی است.

 وقتی كه مرحوم قاضی می‌فرمایند من وجب به وجب صحن سیدالشّهدا را خوابیدم آن وقت شما بیایید نگاه كنید ببینید به این عرفا چه می‌گویند؟ اینها ولایتی نیستند! اینها خیلی دنبال رو ائمّه نیستند! اینها خیلی با این مسائل میانه ندارند! خب این واقعاً نهایت بی‌انصافی است. آیا مسئله اینطور است؟ آن اهتمامی كه مرحوم والد به عزاداری سیدالشّهدا و ائمّه داشتند ما آن اهتمام را در كجا می‌توانیم پیدا بكنیم؟ در كجا می‌توانیم پیدا بكنیم؟ مرحوم والد راجع به كیفیت نگرش استادشان در روح مجّرد راجع به قضیة عاشورا خب همه خوانده اید دیگر، چه فرمودند؟ چقدر بر این مسئله اعتراض شده و تمام این اعتراضها واللَه و باللَه و تاللَه از روی عناد بوده است و از روی لِجاج بوده است و از روی انكار بوده است! چه قدر ایشان این قضیه را بیان كردند، آیا نسبت به عزاداری سیدالشّهدا استاد ایشان بی تفاوت بودند؟ اگر بی تفاوت بودند پس چرا هر روز دهة محرم به ما می‌فرمودند زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح؟ در همان زمانی كه خود ما در كربلا بودیم، در آن جا مشرّف بودیم، پس چرا خودشان در دهة عاشورا اصلًا مسئله‌شان تفاوت می‌كرد با سایر ایام؟ واقعاً خیلی عجیب است.

 در روز عاشورا نشسته بودیم ما در خدمت ایشان یك مرتبه سر و صدایی آمد معلوم شد كه یكی از این دسته های عزاداری از چند فرسخی می‌آیند به سمت كربلا و دستة معروفی است دستة طویریج به آن می‌گویند، می‌آیند و با یك وضعیتی، چهار فرسخ همین طور بندگان خدا پیاده می‌آیند، ایشان فرمودند كه همه بلند بشوید بروید و با این دسته همراهی كنید، امام زمان علیه السلام به این دسته، به خصوص، یك عنایت خاصی دارند آن وقت می‌گویند اینها اهل ولایت نیستند! اهل عزا نیستند! اهل توسل نیستند! كه ما همه بلند شدیم حتّی مرحوم آقا هم آمدند و رفتیم در آن جا یك مقداری همراهی كردیم، البتّه آنها در حركتشان تند و سریع بودند و ما رفتیم در آنجا و خود ایشان فرمودند كه در این دهه سیدالشّهدا علیه السلام عنایت خاصی دارند نسبت به عزادارانشان ولی در روز عاشورا یك كوزة آب نگه داشته اند

 آن را به این طویریج می‌دهند، این حرف كیست؟ این حرف آن عارفی است كه مرحوم پدر ما در روح مجرّد راجع به نگرش ایشان آن مطالب عالی و آن مطالب راقی را بیان كردند، درست؟! ولی صحبت در این است آنچه را كه آن بزرگان از زیارت عاشورا می‌فهمیدند، خب آن را هم ما می‌فهمیم یا ما فقط همین ظاهر را می‌فهمیم؟ ما همین فقط همین مصیبتی كه وارد شده را می‌فهمیم؟ ما همین تیر و شمشیر یا نیزه‌ای كه وارد شده را می‌فهمیم؟ آن چه را كه آنها از زیارت عاشورا می‌فهمیدند، آیا ما هم به همان سطح و افق فكری می‌رسیم یا آنها چیز دیگری می‌فهمیدند؟ این آن است كه مرحوم آقا در روح مجرّد آوردند، مولانا چه می‌فرمایند؟

هر چه می‌گویم به قدر فهم تو است‌ \*\*\* مُردم اندر حسرت فهم‌

 درست خب حالا افراد فرض بكنید كه نمی‌توانند خودشان را به آن جا برسانند، چرا انكار می‌كنید؟ چرا واقعاً ما انكار می‌كنیم؟ چرا باید این قدر بی انصاف باشیم كه بیاییم و آن عمل بزرگان را ندیده بگیریم و كردار آنها را ندیده بگیریم و به این گونه مطالبی كه فقط می‌تواند تغذیه برای یك عدة خاصّی از افراد غیر مطلع باشد، ما دست به اینها بزنیم؟

 علی كلّ حال مسئله بسیار مهم است، در منازل باید تغییر فضا احساس بشود، البتّه همان طوری كه قبلًا عرض كردم لازم نیست كه همة منزل سیاهپوش باشد، نه، یك مقداریش هم بشود كه مشخص بشود كه حال و هوا، حال و هوای عزاداری است، این باید انجام بشود، شیرینی‌جات، تنقّلات، اینها در این یكی دو ماه باید برداشته بشود و همچنین شركت در مجالس، هر روز ایام عاشورا، این توصیة بزرگان بوده كه حتّی اگر صبح نتوانستید ظهر، اگر ظهر نتوانستید بعدازظهر، بعدازظهر حتّی نشد، شب كه بالاخره روزی نگذرد از این ایام و انسان موفّق نشود كه در عزای امام حسین علیه السلام شركت نداشته باشد و باید همان طوری كه بزرگان فرمودند همه باید به آن كیفیت عزاداری بشود از اشعار خلاف باید پرهیز بشود، از اشعار سبك باید پرهیز بشود، اشعاری كه موجب وهن امام علیه السلام است باید پرهیز بشود آن بساطی كه فقط به درد بازی درآوردنها می‌خورد، اینها نباید در مسائل و قضایای امام حسین بیاید، اینها خراب می‌كند، باید به مبانی روز عاشورا توجّه بشود، مبلّغین، خُطبا، افرادی كه صحبت می‌كنند اینها باید به افشاء آن حقایقی كه از كلمات و از راه و روش آن حضرت در این روزها بیان شده و سرزده آنها را باید برای افراد بیان كنند و ما دیگر نیازی به چیز دیگر نداریم، همین كه راه و روش و كلمات آن حضرت برای مردم تبیین بشود، خب مسئله مشخّص است، راه آن حضرت مشخّص است و احتیاجی به پرداختن به این گوشه و كنار و مسائلی كه خب بالاخره نه چندان مفید است برای انسان نیست و آن چه را كه باید یك فرد بفهمد از این مسائل می‌فهمد، هیچ وقت یادم نمی‌رود در یكی از این روزهایی كه مرحوم مطهّری رحمی اللَه علیه ایشان آمده بودند در منزل مرحوم والد صحبت از

 روضه بود و ایشان راجع به كتاب معاد شناسی مرحوم آقا مشغول صحبت بودند من در نیمه صحبت رسیدم كه ایشان پیشنهاد می‌كردند كه این مجالسی كه در معاد شناسی است اینها خیلی خوب است ولی این روضه‌ای كه شما بعد از این مجلس آورده‌اید این روضه موجب می‌شود كه مطالب سلسله وار، آن سلسلة خودش را از دست بدهد، آن استمرار خودش را از دست بدهد و چه بهتر كه این روضه‌ها حذف بشود تا اینكه مطالب متسلسلًا پشت سر هم بیاید و ذهن و فكر قاری و خواننده را به این طرف و آن طرف نبرد، مرحوم آقا یك لبخندی زدند و فرمودند كه: آقا هر چه ما در آن جلسه و صفحات از مطالب می‌گوییم نتیجه‌اش به واسطة آن روضه حاصل می‌شود آن وقت شما می‌گویید ما روضه را حذف كنیم، هدف این روضه در دنبالة مطالب عبارت ایشان این بود مانند غذایی می‌ماند كه نمك در او ریخته نشده، نمك برای غذا است و این روضه است كه باعث می‌شود كه آن مطالب در ذهن بماند و در نفس بماند نه در مغز، این را بنده دارم می‌گویم البته این را ایشان فرمودند در ذهن بماند آن دوّمی را بنده می‌گوییم اضافه‌اش را بنده می‌گویم، در مغز نه بله شما مثل نوار می‌توانید خیلی مطالب را در مغزتان نگه دارید ولی به نفستان نرفته، به ذهنتان نرفته، به آن حقیقت گیرندة نفس این مطالب نفوذ پیدا نكرده، فقط در مغز یك سری مطالب ضبط شده و بعد دوباره اینها بازپرداخت می‌شود و بیان می‌شود، اضافه نمی‌رود در نفس جا بگیرد و اثر خودش را به وجود بیاورد و شروع كند به كاركردن، این حقایقی كه بعد از این مطالب به عنوان سرگذشت واقعة عاشورا ما می‌آوریم كلام مرحوم آقا است این می‌رود در نفس آن مطالبی را كه گفتیم آنها را می‌چسباند یكی می‌كند مخلوط می‌كند، ممزوج می‌كند، آن اثر به دست می‌آید، لذا چه كسی این مطلب را می‌فهمد؟ كی می‌تواند تشخیص بدهد من نمی‌دانم در آن موقع ایشان این مطلب مرحوم آقا را گرفت یا نگرفت؟ گرفت یا نگرفت؟! نمی دانم ولكن این را می‌توانم عرض كنم كه اگر این مسائل خوب هضم بشود، خوب گرفته بشود خیلی تأثیر سرنوشت سازی در وضعیت انسان به وجود می‌آورد، خیلی، خیلی تأثیر، تأثیر عجیبی است، آن موقعهایی كه انسان بر سر دوراهی و سه راهی و ده راهی گیر می‌كند، آن موقع آن تمایلی كه نفس پیدا می‌كند، مال آنها است، توجّه كردید؟! آن موقع كه باید امام حسین به دادش برسد، نگذارد آن طرف برود، مال آن است، مال این است كه آن مطالب در نفس مانده و ثبت شده و نفس را جهت داده، نفس را جهت داده نفس را و دل را در یك چهارچوب و حصن حصین خودش قرار داده، لذا در دوراهیها و سه راهیها و چهارراهیها وقتی كه قرار می‌گیرد می فهمد كه از كدام طرف ....، همه چهارراهیها را می‌گذارد كنار در هر دو راهی قرار می‌گیرد دو راه را می‌گذارد كنار، نه این راه، نه آن‌

 را، چرا؟ هر دو باطل است. سه راه هر سه باطل است، چهار راه؟ یكی را آن وسط می‌بیند یكی آن وسط، این چیست؟ به خاطر این است كه آن آثاری كه در انسان به وجود آمده آن نمی‌گذارد كه انسان در آن مواردی كه می‌بیند موافقتی وجود ندارد تمایل به آن سمت پیدا كند چون رفتن به یك سمت به خاطر تمایل است دیگر اگر تمایل نداشته باشد خب نمی‌رود دیگر، سر جایش می‌نشیند دیگر، تمایل پیدا می‌كند بعد بر اساس تمایل دلیل می‌آورد نه اینكه اول دلیل بیاورد بعد تمایل، كار ما مردم برعكس است اول تمایل داریم و راهمان انتخاب می‌كنیم، خب حالا چه دلیل برای آن پیدا بكنیم؟ چه جوری این قضیه را ... می‌گردیم در كتاب این طرف و آن طرف، بابا به جای اینكه بروی بگردی، اول بیا بگرد، در كتاب، توی مرام، توی ملاكات، در مطالب، در دستورها، در فرامین، در تجربه‌ها، اوّل بیا تشخیص بده وقتی خوب تشخیص دادی تمایل طبعاً پیدا می‌شود، آن میل نفس به آن سمت پیدا می‌شود ولی وقتی كه دیدی نه هیچ طرف نیست، این جا معلوم می‌شود یك قضیه یك جایش می‌لنگد هیچ طرف وجود ندارد.

 این روح را كی می‌دهد؟ این روح را آن تمسّك به سیدالشّهدا در انسان ایجاد می‌كند، وقتی كه انسان می‌آید در قضیة كربلا وقتی كه خودش را می‌چسباند به حریم سّیدالشّهدا، وقتی كه خودش را قرار می دهد در آن خیمه آن حال و هوا می‌آید این را می‌گیرد، آن حال و هوایی كه هیچ گونه غلّ و غشّی در آن وجود ندارد، هیچ گونه مزجی در آن حال و هوا وجود ندارد، چون گفتیم قضیة كربلا خالص خالص بود، خالص خالص بود، در جنگهای رسول خدا خالصی وجود نداشت، هم خالصی بود هم ناخالصی، مگر نبودند؟ در جنگهای امیرالمؤمنین همه خالص بودند؟ نه، اگر خالص بودند كه آن قضیة صفین و نهروان به وجود نمی‌آمد، اگر خالص بودند كه در قضیة جمل كه نمی‌آمدند بگویند آقا ما با شما نیستیم، اگر خالص نبودند در خود ركاب رسول خدا كه نمی‌آمدند آن پنجاه نفری كه در بالای كوه احُد هستند برخلاف دستور رسول خدا از آن جا پایین بیایند پس معلوم است خالص نبود، دیگر، اگر خالص بود همان بالا می‌ماندند، اگر خالص بود كه رسول خدا نمی‌فرمودند این شهید راه خر شده است، طرف رفته بوده الاغ را ...، الاغ قشنگی بوده اتّفاقاً آن زد و انداختش، حضرت فرمودند نه بابا این برای خر رفته، ولی در قضیة عاشورا ما ناخالصی نداریم، كدام ناخالصی بوده؟ تمام ناخالصیها شب عاشوار همه رفت، تمام شد، همه رفت و تمام شد، حتی یك نفر ماند كه آمد به سیدالشهدا گفت من با شما هستم تا وقتی كه احساس كنم شما می‌توانید غلبه كنید، حضرت فرمودند میل خودت است و او هم در روز عاشورا شهید نشد، ابداً این جوری هردم بیلی نیست كه هر كه اینجا آمد بروید و بزنید و همه شهید بشوند، نخیر تو گفتی كه من هستم با شما تا وقتی كه احساس بكنم، ما تمام ملائكه را موظّف می‌كنیم تو را از تمام شمشیرها و نیزه‌ها نگه دارند خیال كردی همین جور كشك است؟! قضیه عاشورا و هر كی بیاید و یكی به او تیر بخورد یكی به‌

 او نخورد، نه آقا، به تمام ملائكه من دستور می‌دهم كه نگذارند زخمی بر بدن مبارك تو بیاید كه متأثر و متألم بشوی نگهت دارند حفظت كنند، ولی تمام ملائكه بیایند جلوی تیری كه به گردن علی اصغر من می‌خورد بگیرند من نمی‌گذارم، می‌گذارم بخورد، حالا فرقش را فهمیدید؟!! تمام ملائكه آمدند نگذاشتند تیر به گردن علی اصغر بخورد، چون می‌دانستند اگر بخورد زمین و آسمان به هم دوخته می‌شود حضرت همه را كنار زد تیر را صاف آورد، باید بخورد، این فرق بین قضیه عاشورا و بین سایر قضیه‌هاست. در قضیه امام حسین مخلوط وجود ندارد، در قضیة امام حسین قاطی وجود ندارد، هر چیزی در جای خودش، دقیق، حالا ما می‌توانیم این قضیه را دیگر قاطی كنیم با سایر قضایای دیگ، ر می‌توانیم تشبیه كنیم؟ می‌توانیم؟ نه.

 به این جا باید آمد، همة قضایا را باید گذاشت كنار، فقط باید آمد سراغ سیدالشّهدا حضرت چی خواسته؟! ارتباطش با حرّ چه جوری بوده آن حرّی كه آن همه كار می‌كرد؟ دیدید با او چكار كرد؟ ارتباطش با حرّ چی بوده؟ ارتباطش با عبیداللَه بن حُر جُعفی چی بوده؟ ارتباطش با زُهیر چی بوده؟ ارتباطش با آن غلام چی بوده؟ ارتباطش با فرزندانش چی بوده؟ آن ارتباطش با علی اكبرش چه بوده كه اولین كسی كه از بنی هاشم آمد ... اصلًا هر كسی كه آمد حضرت ممانعت كردند، نگذاشتند، نه حالا صبر كن ببینیم چه می‌شود، ولی حضرت علی اكبر كه می‌آید معطّل نمی‌كنند، تا آمد برو، اصلا چیز عجیبی!! حالا حضرت به ایشان اگر می‌فرمودند بمان حالا حضرت علی اكبر می‌ماند، بالاخره یك ساعت دیگر می‌رفت، چرا حضرت می‌گویند برو؟ چرا نمی‌گویند حالا بمان؟ اینها همه باید روی آن فكر كرد باید آنهایی كه اطّلاع دارند بگویند، باید برای مردم بگویند باید آن چه را كه از بزرگان شنیده شده باید بگویند تا مردم بفهمند كه فقط و فقط و فقط و فقط تنها راهی كه در این عالم هرج و مرج در تمام دنیا می‌تواند فقط دست ما را بگیرد منحصر است در متابعت از سّیدالشّهدا و مكتب عاشورا همین، بقیه نه، این طرف و آن طرف خیلی مسائل هست و تا مردم متوجّه این نكته نشوند گره از كار آنها باز نخواهد شد كه فقط و فقط باید سراغ امام حسین رفت و ناخالصیها را كنار گذاشت، فقط سراغ سیدالشّهدا و بس، در عزاداری سیدالشّهدا فقط باید عزاداری باشد، چیزی قاطی نباید باشد از این و از آن و نمی‌دانم بساط و اینها چی چیه؟ فقط باید انسان به سیدالشّهدا فكر كند، فقط باید عزاداری كند و فقط باید به یك نكته توجه داشته باشد تا بیایند دستش را بگیرند، اما اگر قرار باشد در این عزاداری چیزهای دیگر قاطی بشود، مسائل دیگر قاطی باشد، نه، آن روح از بین می‌رود، آن حقیقت از بین می‌رود و چیزی جز یك ظاهری برای انسان نمی‌ماند امیدواریم كه خداوند

 توفیق عنایت كند تا به بهترین وجه بتوانیم مورد الطاف و عنایات اولیا و بزرگان و سروران دین قرار بگیریم.